

بودید ملاحظه گردید در خصوص اختلاف در شوقون بین بعضی از اولیای امور مرقوم نموده بودید که احبّاء متحیرند با این اختلاف چگونه حرکت نمایند احبّای الهی را کاری به اختلاف و باتفاق اولیای امور نه ابدأ چنین از کار را حتی بزبان نباید برانند بر احبّای الهی اطاعت او امر و احکام اعلی حضرت پادشاهی است آنچه امر فرماید اطاعت کنند و همچنین کمال تمکین و انقیاد به جمیع اولیای امور داشته باشند ولی در بین آنان اگر برودتی حاصل چه تعلق به احبّای الهی دارد حافظ وظیفه تودعا گفتن است و بس مقصود این است که احبّاء نباید کلمه از امور سیاسی بر زبان رانند زیرا تعلق به ایشان ندارد بلکه با امور و خدمات خویش مشغول شوند و بس در فکر آن باشند که بخدا نزدیک شوند و به رضای الهی قیام نمایند و سبب راحت و آسایش و سرور و شادمانی عالم انسانی گردند و هر نفسی بخواهد در نزد احبّاء زکری از امور حکومت و دولت نماید که فلان چنین گفته و فلان چنین کرده آن شخص که از احبّای الهی است باید در جواب گوید ما را تعلق باین امور نه ما رعیت شهریاری هستیم و در تحت حمایت اعلی حضرت پادشاهی صلاح مصلحت خویش خسروان دانند و بس امروز عالم انسانی

محتاج تحسین اخلاق است و تربیت به نفعات اللّٰه و
تأسیس بنیان محبت و راستی و صلح و آشتی و حقیقت و
درستی و الفت بین جمیع افراد انسانی باید خدمت باین
امر مهم نبود. امور دیگر را اهمیتی نه مداخله در امور
حکومت و مذاکره در آن اهمیتی ندارد زیرا امر مهم آنست
که ما ترویج مینمائیم و آن نورانیت و راحت و آسایش عالم
آفرینش است آیا جائز است در آن فتور نمائیم و با امور دیگر
مشغول شویم لا والله علی الخصوص که به نصّ قاطع الهی
ممنوع از مداخله و محاوره در امور حکومتیم شعا این مطلب
را به جمیع احبّاء تفهیم و توضیح نمائید این از کار سرروش
غیبی و لسان غیبی، ابداً جائز نه بکلی این گونه امور مابین
رضای ربّ غفور است اما روزنامه ثریا در مصر بسیار سبب
زحمت ما گشت در بدایتها علی محمد خان بالاتفاق این
روزنامه را ایجاد نمودند بعد هم زدند سبب عداوت میرزا
علی محمد خان شد روزنامه پرورش احداث کرد و بجهت
عداوت با صاحب ثریا نهایت مذمت را از احبّاء علی -
الخصوص جناب آقا میرزا ابوالفضل نمود و در مجالس
و محافل افتراء و بهتان زیاد زد و حال آنکه ما ابداً تعلق
به هیچ روزنامه نداریم و مسلک ما تعلق به روزنامه ها نیست

روزنامه بالنسبه به مقاصد روحانیة الهیة ما ملعبه صبیان
است روزنامه به جهت سیاسیون است نه روحانیان بعد میانه
ثریاً و حبل المتین اختلاف آراء حاصل شد از آنوقت تا بسه
حال صاحب حبل المتین بگمان آنکه صاحب ثریاً را تعلق
در افکار سیاسیة با ما لهذا نسبت به این امر نهایت تحریک
و مذمت مینماید و آنچه از قلمش جاری میگردد مینگارد اگر
چنانچه ممکن باشد که نسبت هر روزنامه از امر منقطع گردد
که مردم بدانند ما را ابداً با روزنامه تعلق نه و در تقاریر
تعلق به افکار ما ندارد بسیار خوب بود کار بجائی رسیده
که من اسم روزنامه نمیخواهم بشنوم از بسکه در مشکلات
افتاده‌ام و حال آنکه ابداً تعلق باین امر ندارم احبباً در
هندوستان خواستند روزنامه تأسیس نمایند منع نمودم در قفقاز
خواستند تأسیس نمایند منع نمودم در اروپا خواستند تأسیس
نمایند منع نمودم در امریکا خواستند تأسیس نمایند منع
نمودم ولی در طهران متحیرم زیرا اگر منع نمایم شاید نپذیرند
والأ حکماً منع مینمودم وظیفه ما ترویج نورضین است یعنی
آنچه سبب حصول کمالات و فضائل عالم انسانی و راحت
و آسایش عالم وجود است بآن تشبث کنیم نه به افکار و از کاری
که بهیچ وجه در شرق ثمری ندارد علی الخصوص که ما تعلق

به آن نداریم ما را روش و مسلکی دیگر حال نفسی از احبّاء
اگر بخواهد در امور سیاسیّه در منزل خویش یا محفل دیگران
مذاکره بکند اول بهتر است که نسبت خود را از این امر
قطع نماید و جمیع بدانند که تعلق باین امر ندارد خود
میداند و الاّ عاقبت سبب مضرت عمومی گردد یعنی سلسلک
روحانی ما را بهم زند و احبّاء را مشغول به اقوالی نماید که
سبب تدنّی و محرومی آنان گردد و عليك التحية والثناء .

ع ۴

و در خطابی از حضرت عبدالبهّا به مصر است

قوله البلیغ :

و اما ما استحسنتم من اصدار مجلة شهرية باللغة العربية
و الفارسیّة تنتشر فی البلدان فالحکمة لا تقتضی بهذا الآن
الاّ ان تكون علمیّة ادبیّة محضة فلا تتضمن كلمة من مقالات
او اخبار سیاسیّة و انی ارجوا الله ان يجعلك الهیّاً لا
شیاسیاً هذا ما یلیق لشأنك لانه ابدیّ القرار سرمدیّ الاثار
و المسائل العلمیّة تقتضی ان تنحصر فیما تفید الناس و لیس
المسائل التي عبارة عن قیل و قال و لا شرة من تعقیبها
الاّ الجدال الاوهی الالهیات و الرياضیات و الحکمة
الطبیعیّة و الفنون المادیّة حتی ینتفع الناس بها و كذلك

بهذا الاثناء لا يجوز التعرّض للسائل التي تؤوّل السوي
الذين حيث يرتفع به ضجيج الغافلين ولا يستيقظون من
الغنام بل يزدون في العناد والاهام واما ترويج العلوم
المفيدة من الحكمة الالهية والحكمة الطبيعية امر مسدوح
مقبول في كل آن . . . واما انشاء المطبعة عند سوح الفرصة
في الوطن العزيز امر موكول على الاشتغال .

تأثر

از حضرت عبدالبهاء خطاب به ميرزا محمد

ثابت درهشق آباد قوله العزيز :

اما تياتر اگر در دائره آداب باشد وسبب تحسين اخلاق
وترويج معارف و تعديل هيئت اجتماعيه و تشويق فضائل
انسانيه و تربيت عموميّه فنعم المطلوب و اگر اساس هزل و غمز
ولمز و از دائره تقديس خارج وسبب ترويج شهوات البتّه
ممنوع .

علوم بی شکر

نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به شیخ نجفی اصفهانی است قوله جلد و عزّ :

یا شیخ امروز روز علوم و فنون ظاهره نبوده و نیست چنانچه ملاحظه شد نفسی که به يك کلمه از آن علوم آگاه نه بر کرسی عقیان در صدر مجلس عرفان مستوی و صاحب علوم و دارای فنون محروم مقصود ازین علوم علوم است که از لفظ ابتداشود و به لفظ منتهی گردد و لکن علومی که اثر و ثمر از آن ظاهر و سبب راحت و آسایش عباد است عندالله مقبول بوده و هست .

عرفان باقیها و تعاسیر و تاویل بی سود

و کیمیاگری و جبر و تطبیقات عددیه

و در لوحی دیگر قوله عزّ علا :

بنام خداوند مقدس بیهمتا

امواج بحر بیان از قلم رحمن بصورت این کلمات تجلوه فرموده

کتابت لدى العرش حاضر و جوهر حبّ از آن ظاهر و لطیفه و در آن مشهور هنيئاً لك بما شربت رحيق الاستقامة من كأس توفيق ربك العليم الخبير در اكثرى از الواح ذكر نفاق ناعقين و ضوضاء متوهمين نازل ايامى كه مقرّ عرش زهرا^۱ بوده و همچنين ارض سرّ و سجن اعظم نام را اخبار داديم بآنچه از بعد واقع شده و خواهد شد بايد اليوم اهل بهاء بشأنى مستقيم و راسخ در امر الله باشند كه ما سواه را معدوم دانند و مفقود شمرد جميع امور در الواح مفصلاً بيان شد بشأنى كه از برای احدى عذرى باقى نمانده معذلك بعضى از نفوس به كلمات واهيه كه از فاضلات كلمات درویش پوسيده هاى قبل بوده تكلم مينمايند و بآن افتخار ميكنند قسم به آفتاب افق توحيد كه امثال آن نفوس ابدأ توحيد را ادراك ننموده اند و عرف بيان رحمن را استنشاق نكرده اند و لكن آن جناب محزون

انس بن مالك همة العلماء الدراية و همة السفهاء الرواية
شاعرى عرب از قبل راجع بشأمت استفراق در نحو چنين
گفت .

النحو شوم كله فاعلموا
يذهب بالخير من البيت
خير من النحو واصحابه
ثريدة تعمل بالزيت

نباشند چه که امثال آن مزخرفات همیشه در دنیا بوده و خواهد بود مخصوص در این ظهور که لا یحصى ظاهر خواهد شد اعازنی الله و معشر المخلصین من هو^۱ لا .

ولو حی دیگر است قوله الامنع :

هو العلیم الحکیم

کتابت مشاهده شد و ندایت اصغاء گشت لم یزل و لا یزال در نظر بوده و انشاء الله خواهید بود بلی ایامی که شمس عنایت از افق ارض سر مشرق بود بگل اذن داده شد که از مشرق فضل آنچه خواهند سوال نمایند و از هر قبیل سوالات شد و جواب از مطلع علم نازل و ارسال شد و بعد از ورود در سجن اعظم کتاب اقدس از ملکوت مقدس نازل و در آن کلمه را امر نمودیم که آنچه را الیوم از او امر الهیسه و احکام ربانیه که به آن خلق محتاج اند از حق منبع سوال نمایند چه که ملاحظه شد اکثر از علوم و قواعد و ما عندهم ثمری نداشته و ندارد مثلاً الیوم اهل بها^۲ محتاج به تفسیر کتب قبل نبوده و نیستند الیوم باید جهد نمود تا آنچه از احکام نازل شد به آن عارف شده و به تبلیغ امر اللّٰه

در قرآن است قوله تعالی . و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفصم . وقال النبی ص اعوز بک من علم لا ینفع .

مشغول گشت این فعل اعظم بوده و خواهد بود در احیان
توقف در عراق شوهون تفسیریه بسیار نازل شده چنانچه اگر
عارف بصیر در کتابی که به اسم خال معروف است و همچنین
در تفسیر حروف مقطعات و غیره تفکر نماید جمیع آیات او را
ادراک نماید و مقصود را مییابد و آنچه ذکر شده درین
لوح نظر به فضل^{ست} آنکه به آنجناب بوده تا جمیع ناس را بآنچه
الیوم لازم است ترفیب نمائید مثلاً بعضی از جفر سوال
نموده اند و همچنین از اکسیر و همچنین از اشعار شعرا
و اقوال عرفاء و قلم ذکر نموده آنچه را که باید ذکر نمایند
و جواب کلّ نازل شد ولیکن الیوم این علوم محبوب نبوده
و نیست چه که این علوم سبب تعویق و تعطیل بوده و خواهد
بود بسیار از مشتغلین اکسیر و جفر از غایت اوهام و تفکر
عقلشان زائل شده و آثار جنون ازیشان ظاهر و اگر ملاحظه
در عرفان عرفاء نمائید لمصری کل در تیه اوهام هائم اند و
در بحر ظنون مستغرق مثلاً اگر کسی الیوم تحصیل هندسه
نماید نزد حق اجلّ است از این که جمیع کتب عرفاء را حفظ
نماید چه که در آن شعری مشهود و درین مفقود . . . اطلاع
بر کتب الهیه نزد حق محبوب بوده و خواهد بود چه کسه
بیان خود حق است که از قبل بلسان مرسلین نازل شده . .

لذا آن جناب را امر نمودیم که به آنچه الیوم مقصود است و سبب آسایش و نجات کلّ است مشغول شوند .

و لوحی دیگر است قوله الاعلی :

بنام محبوب عالم

ای صادق کتابت در منظر اکبر حاضر و ملاحظه شد انشاء الله همیشه به نفعات الطاف مالک ایجار سرور و خرم باشی و آنچه از آیات استخراج اسم اعظم نمودی لدی المره مقبول است لکن الیوم اعظم از آن آنکه جهد نمائید که شاید غریقی را نجات دهید یعنی مرده را بجا معین الهی زنده نمائید و یا غافل را به سر منزل داناتی رسانید علوم اعدادیه لایسمن و لا یغنی بوده انشاء الله به اخلاق الهیه مزین باشی و بسه نفعات وحیش سرور و به امری که حاصل آن مشهور است مشغول شو كذلك یأمرک ربک العظیم الخبیر

و در اثری از خ ادم ۶۶ قوله :

اینکه در باره حجر نوشته بودید این مقام بهر لسانی ذکر شده چه پارسی و چه عربی و لکن در یک لوح که ذکر ماریسه قبطیه است به تفصیل این مقام ذکر شده و این عبد فانسی از اول یومی که به این امر فائز شده و بخدمت تحریر مشغول بوده هرگز نشنیده ام که حضرت محبوب چیزی در این مقام

بفرمایند ولیکن بعضی از عرائض از قبل و بعد از اطراف
رسیده و از این فقره سوال نموده اند لذا در جواب هر
يك على ما ينبغي رشحات بحر علم ظاهر و هر نفس هم
خواست باین شغل مشغول شود منع فرمودند و فرمودند
وقت آن نیامده آن اصبر الى ان يأتيك الله بوقتہ چه که امروز
كل به امر دیگر ناظر باشند و آن تبلیغ نفوس است به حکمت
و بیان تا مسهای وجود عباد به اکسیر کلمهٔ ربانیهٔ زهیب
ابریز شود و بافق اعلى ناظر گردد امروز انسان قادر است
که کسب مقامات باقیه نماید و هرچه امروز فوت شود تدارك
آن محال بوده و خواهد بود انشاء الله آن جناب بکمال
فرح و سرور بذکر حق مشغول باشند اوست منور قلوب و
انیس قلوب و صاحب قلوب نعیماً لمن شرب کوثر العرفان
و کان من الموقنین فی الحقیقة اوضح از آنچه در جزوه فارسی
ذکر شده نمیشود بتمامه در آن جزوه تفصیل داده شد و اینکه
نوشته بودید در ردّ ماء بر جسد اگر در تکرار از آب کسر کند
چه باید کرد عرض شد فرمودند اولاً باید بدانید که مقصود
از آب ماء الهی بوده و آن ماء به دهن موصوف چه که دهنیت
در باطن آن مستور است چه اگر ماء ماء قراح باشد یعنی
آب خالص ابداً قادر بر اخذ دهن مستوره در ارض کسه

بذهب الحکماء و جوهر الجواهر نامیده میشود نبوده و نخواهد بود و از آن گذشته امتزاج محال چه که دهن مستوره در ارض بنار و کبریت احمر در مقامی نامیده شده و ما بین دهن که حقیقت نار است با ما امتزاج حاصل نشود و این فقره بر هر بصیری واضح و برهن است هر نفسی بما عارف شود و در عمل اگر کسر نماید و کم شود مثل آنرا میتواند اخسند نماید کذلک یبین المظلوم فی سجنه المبین یا علی آن استمع نداء المظلوم نشهد انه لا اله الا هو لم یزل کان فی علو القدرة و القوة و الجلال و لا یزال یكون بمثل ما قد کان لا اله الا هو المبین العظیم یتبخی لک الیوم ان تتصک بما یتقی به ذکرک بدوام الملک و الملکوت لا تلتفت الی الدنیا و شو و ناشها لعمری سیفنی و یتقی الفضل لمن ترکها حباً لله العزیز الودود انک اذا فزت بهذا اللوح ان اشکر الله ثم اذکر المظلوم بما علمک صراط الله المستقیم ثم اعلم ان الله قد قدر لک امر میقاتاً و انه ما اتی و اذ اتی یظهر بالحق انه لهو الصخر الامین انا ما اذنا احداً بان یشتغل بهذا الامر یشهد بذلك لسانی و قلنی و عن ورائهما ربک العظیم الخبیر کذلک ذکرناک و اسمعناک لتفرح فی نفسک و تکسون من الصابرين و الحمد لله رب العالمین .

و در اثری دیگر قوله الاستی :

اینکه مرقوم داشته بودی یکی از دوستان الهی از اشتغال احبّاء به صنعت اکسیر اظهار حزن نموده انه نطق بالحق فی الحقیقه حق با ایشان است در نهی این عمل السواح متعدّد از سماء مشیت الهیه نازل و به اطراف ارسال شد بسیار عجیب است با نهی صریح به این عمل لا یسمن ولا یغنی مشغول شوند و بعضی از نفوس در عراق و ارض سر از صنعت معروف مکتوم سوال نمودند در جواب از سماء مشیت رحمن نازل شد آنچه نازل شد به کرات این عهد از لسان مبارک اصفا نمود که فرمودند اگر سائلین حمل بر عجز و دون آن نمینمودند هر آینه کلمه در فکرت آن نازل نمیشد و مکرّرها را از عمل به آن نهی فرمودند نهیاً عظیماً فسی کتاب حسب الامر آنکه آنجناب و اولیای امر به حکمت و بیان دوستان حق را از اشتغال به این عمل که فی الحقیقه سبب تضییع امر است منع نمائید .

و قوله الاعلی :

ظم اعلی ابدأ التفاتی بذکر اکسیر و ذکر علم آن نداشته و نخواهد داشت بعضی از نفوس از بعضی اقوال حکما و غیرهم سوال نموده بودند مشاهده شد اگر جواب نازل

نشود شاید سبب توهمات شود لذا از مطلع علم ربانی نازل
شد و کل را از عمل آن نهی فرمودیم طوبی لعن سمع امرالله
و نهی نفسه عن الهوی .

و در خطابی از حضرت عبدالبهاء در وصف ناقضین
عهد ابهی است قوله اللطیف :

مرکز میثاق را محور شرك نامید و نقطه نفی شرک که معاذالله
در عدد چنین است این قوم جهول ندانند که هر عددی را
به عدد اسماء حسنی و غیر حسنی توان تطبیق نمود .

احکام خیر و شر نجومی وزل و فال نیات و بدوشورپشی

و نیز از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز :
استنباطهای منجّمن یعنی استنباطهایی که تعلق بوقایع
خیر و شر دارد ابداً حکمی ندارد کذب المنجّمون بر ربّ الکعبه
ولی استنباطهای فنی که تعلق به حرکات نجوم دارد مثل
خسوف و کسوف و امثالهما این پایه و مایه دارد اما استنباط
از نجوم از شهرور مظاهر مقدّسه خارق العاده است دخلی

به فن نجوم حالی ندارد .

وقوله الصین :

اما مسأله ثالث یعنی فال و رمل آنچه در دست ناص است امری است موهوم صرف اهداً حقیقتی ندارد و اما مسأله چهارم که تفاوت و تشاؤم و اعتاب و اقدام و اقتران و نواصی باشد یعنی تطك حیوانات ذی روح، فال خوب سبب روح و ریحان است اما تشاؤم یعنی فال بد مذموم و سبب انفعال .

وقوله :

هو الله

ای بنده الهی در خصوص چشم پاك و ناپاك یعنی اصا بت عین مرقوم نموده بودید این محض توهم است ولی احساسات ازین وهم در نفوس حاصل گردد و آن احساسات سبب حصول تأثیرات شود مثلاً ^{نفسی} به شور چشمی شهرت یابد که ایمن شخص بد چشم است و نفسی دیگر معتقد و متیقن تأثیرات، چون آن شخص به بد چشمی مشهور نظری به این بیچاره نماید این متوهم مضطرب گردد و پریشان خاطر شود و منتظر ورود بلائی گردد این تأثیرات سبب شود و وقعاتی حاصل شود و الا نه این است که از چشم آن شخص آفتی صادر شد

و بوجود این شخص رسید لهذا اگر نفسی بقلبش چنیسن
خطور نمود که فلان شخص شور چشم است و مرا نظر نمود
فوراً بذكر الله مشغول شود تا این وهم از قلب زائل گردد و
عليك البهاه الابهی .

علوم مهدوخته طب

از حضرت بهاء الله در لوح طب است قولسه

الاعلی :

قل هذا العلم اشرف العلوم كلها انه السبب الاعظم من الله
محيي الرمم لحفظ اجساد الامم و قدسه على العلوم والحكم .
و از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله المنزه
ای حکیم حاذق بقراط حکیم را گویند اول شخص است که بتدریس
طب پرداخت و معاجین و مفرحات فراهم ساخت و معالجات
مروئی منقول را مکتوب و مثبت نمود و لکن آن طب چندین هزار
ترقی نموده تا حال به این درجه رسیده که جز حیرانسنی و
سرگردانی نه چه که تعیین درائج اعزجة و کشف و تعیین اهویه
و تطبیق بادویه بسیار مشکل است و هر طیب پایش در گل
مثلاً مرشد: واحد مستولی بر دو شخص گردد یک علاجی باین

موافق آید و دواى ديگرى بآن مناسب بارى مقصد اين است كه
هيچ حكيمى هنوز حكم نتواند كه اين درياق حكماً باين مرض
مفيد است .

حکمت، زراعت، تجارت

صناعت

در لوح دنياست قوله الاعزّ الارفع :

پنجم توجه كامل است در امر زراعت اين فقره اگرچه در پنجم
ذکر شده ولكن فى الحقيقه داراى مقام اول است .
و در لوح حكمت است قوله الامنع :

انا نحبّ الحكماء الذى ظهر منهم ما انتفع به الناس وايدّناهم
بامر من عندنا انا كنا قادرين اياكم يا احبائى ان تفكروا فضل
عبادى الحكماء الذين جعلهم الله مطالع اسمه الصانع بين
العالمين افرغوا جهدكم ليظهر منكم الصنایع و الامور التى بها

كسى كه تخم زراعت مياشد اشوش ميكارد و در ترويج آئين
مردا ميكوشد پاداش چنين كسى با صد دعا و عبادت يكسال
و از هزار بار اداى مراسم مذهبي و صد هزار قربانى نيكوتر
خواهد بود . (وندیدار - فرگرد ۳ فقره ۳۱)

بنتفع کلّ صغیر و کبیر .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز :

احباء باید به آبادی ایران پردازند یعنی درزراعت و صناعت
و تجارت و معارف و علوم بکوشند .

ای اسپهبدان زرتشت کسی که درکار کشت و زرع نیست و زمین
را شیار نمیکند بچنین کسی زمین تهدید کرده گوید ای کسی
که شیار نمیکنی یقین بدان بدر بیگانگان برای خوراک خواهی
ایستاد و ازین و آن سؤال خواهی کرد و همیشه محتاج باز
مانده خوراک دیگران خواهی بود (وندید ادرگرد ۳ فقره ۲۸
و ۲۹)

في الحديث: من احبى ارضاً ميتةً فله و عن يزيد بن هارون
الواسطي قال سألت ابا عبد الله عن الفلاحين فقال هم
الزارعون كنوز الله في ارضه و ما من الاعمال شيئا احب الى
الله من الزراعة و ما بعث الله نبياً الا زارعاً الا ادرهس فاتته
كان خياطاً . (مجمع البحرين)

و عن انس بن مالك رضى الله عنه عن النبي صلى الله عليه و
سلم قال ما من مسلم يفرس غرساً او يزرع زرعاً فيأكل منه طيراً او
انساناً او بهيمة الا كان لربه صدقة رواه البخاري بهذا اللفظ
في باب الفرس و الزرع و رواه مسلم و الترمذی .

معلّی

و قوله العزيز :

اما معلّی اطفال بدان که اشرف ترین حرف و صنایع و اشغال معلّی اطفال است و این وظیفه اگر چنانچه باید و شاید ایفاء گردد نتایج کلیه حاصل شود انسان سبب بینائی و هوشیاری جمع غیر شود و درین امر هرور استثنائی در بین جمهور نه اطفال پاره و اقیار و بیگانه و آشنا مساوی هستند یعنی انسان کامل به تربیت و تعلیم کف بردازد .

موسیقی

و نیز در کتاب اقدس قوله تعالی :

إِنَّا خَلَقْنَا لَكُمْ أَصْنَافَ الْأَصْوَاتِ وَالنَّفْعَاتِ إِنَّا كَمَا أَنْ يُخْرِجَكُمْ
الْأَصْنَافَ عَنْ شَأْنِ الْأَدَبِ وَالْوَقَارِ إِنْ فَرِحُوا بِفَرْحِ اسْمِ الْأَعْظَمِ
الَّذِي بِهِ تَوَلَّيْتُمُ الْإِفْتِدَاءَ وَانْجَذَبْتُمْ عَقُولُ الْمُتَقَرَّبِينَ إِنَّا جَعَلْنَا
مِرْقَاةً لِمَرْوَجِ الْأَرْوَاحِ لَا تَجْعَلُوهُ جَنَاحَ النَّفْسِ وَالْهَوَىٰ إِنَّا
أَعْوَدُ أَنْ تَكُونُوا مِنَ الْجَاهِلِينَ .

و از حضرت عبد البها^۱ خطابیده آقا میرزا عبد الله
خان معلّم موسیقی در طهران قوله العزیز :

هو الاهی

ای عبد بها^۱ موسیقی از علوم مدوحه در درگاه کبریا است
باید در جوامع کبری و صوامع عظمی بایدع نغمات ترتیل
آیات نغائی و چنان آهنگی در مشرق الاذکار بلند کسی
که ملأ^۲ اعلیٰ به اهتزاز آید ملاحظه کن که نظر باین جهت
فن موسیقی چقدر مدوح و مقبول است اگر توانی الحان
و انغام و ایقاع و مقامات روحانی بکار بر موسیقی ناسوتی را
تطبیق بر ترتیل لاهوتی کن آن وقت ملاحظه فرمائی چقدر
تأثیر دارد و چه روح و حیات رحمانی بخشد . نغمه و آهنگی
بلند کن که بلبان اسرار را سر مست و بی قرار نغائی و عظیم
التحیة و الثناء .

و قوله المحبوب :

هو الله

ای بارید الاهی هر چند سلف در فن موسیقی مهارتی نمودند
و الحانی بدیع بسرودند شهیر آفاق گشتند و سرور عشاق
ابیات عاشقانه به الحان بیات بنواختند و در انجمن عالم
نوائی بلند نمودند در صحرای فراق به آهنگ حجاز ولولیه

در عراق انداختند ولی نعمه الهی را تأثیری دیگر و آهنگ
آسمانی را جذب و ولهی دیگر در این عصر طیور انسی
در حدائق قدم باید آواز شهنازی بلند کند که مرغان
چمن را بوجد و پرواز آرند درین جشن الهی و بزم ربّانی
چنان عود و رودی بسرود آرند و چنگ و چغانه بنوازند که
شرق و غرب را سرور و شادمانی دهند و حیر و کامرانسی
بخشند حال تو آهنگ آن چنگ را بلند کن و سرود آن عود
بزن که بارید را جان به کالبد دهی و رودکی را آسودگی
بخشی فاریاب بی تاب کنی و این سینا را بسینای الهی
دلالت نمائی و عليك التحيّة و الثناء .

حکم علم قیافه و کف بینی

از حضرت عبدالبهاء است قوله العزيز :
و اما استخراج اخلاق و قوی و حواس از ترکیبات تقسیمات
دماغیه که این فی الحقیقه از تفرعات علم قیافه است یک نوع
حکمی ملحوظ هر چند حکم قطع نه ولی احکام مختصری ملحوظ
است یعنی میتوان یک نوع استدلالی نمود اما اگر جمیع
علائم صفتی از صفات در جمیع شمائل و ترکیبات دماغیه

موجود باشد میتوان حکم کرد و اما مسأله علم کفّ چسبون
جمع اشیا و کافه کائنات که اعضای هیكل عظیم عالم وجود است
کلّ با کلّ مرتبط است یعنی هر کاشی از کائنات عضوی از اعضا
یا جزئی از اجزاء آن هیكل عظیم است لهذا از هر جزئی
بسبب ارتباط اکتشاف حقائق سایر اجزاء توان نمود مثالی
هیكل انسانی است یعنی عالم امکان را چون هیكل انسان
تصوّر نما که جمع اعضا و اجزاء و ارکان و جوارح مرتبط
است بعضی به بعضی ارتباط تامّ مثلاً از لون چهره اکتشاف
حرارت کبد میشود و از حالات چشم امراض نهانی احشاء
تشخیص داده میشود و از نبض عوارض سایر اعضا پدیدار
میگردد سبحان الله چه ارتباط عظیمی است لهذا نتوان
استغراب نمود که از خطوط کف دلائلی مکشوف گردد که
حقائق حال و استقبال معلوم شود .

علوم خفیه

و نیز از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله العلی:
در خزائن علوم الهی علمی موجود که عمل به آن خوف را از دل
مینماید و لکن علی قدر مقدور و آن ترتیبی است که باید از ایام

طفولیت به آن عمل شود بسیار فرق مینماید و آنچه از آن بکاهد
بر جرئت می افزاید اگر اراده الهی مدد فرماید شرح
مبسوطی در آنچه ذکر شد از قلم بیان جاری میگردد و شاید
در مراتب علوم و فنون هم ظاهر شود آنچه که سبب تجدید
عالم و امم گردد و همچنین کلمه در صحیفه حمراء از قلم
اعلی مرقوم و مسطور و آن کلمه قوه مکتونه در عباد را بتامها
ظاهر فرماید بلکه مثل آن بر آن بیفزاید .

و در لوحی دیگر قوله الاعلی :

ای دوستان حق همتان خدمت احبای حق باشد ملاحظه
ضعفا لازم و اعانت فقرا از الزم امور لدی الغفور بسوده و
خواهد بود قسم به آفتاب عز تقدیس که از مشرق سجن طالع
است که ندای مظلومین از احبای حق و فقرای از دوستان
اوموثر بوده و خواهد بود اگر ناس شأن حق را ادراک می
نمودند و بشرط الله متوجه میگشتند هر آینه امری ظاهر
میشد که سبب غنای کل گردد قد ستر بما منعوا انفسهم عما
اراد ربهم العلیم الخبیر .

قناعت، رضا، سکون و استغناء

از حضرت بهاء الله در کلمات مکتونه است قوله

جل و عز :

اصل العزّة هي قناعة العبد بما رزق به و الاكتفاء بما قدر له .

و قوله عز و علا :

به کمال استغناء و سکون ما بین بریه مشی نمائید و با کمال عدل و انصاف با یکدیگر معامله کنید .

درویشی و روضه خوانی

و نیز از حضرت عبدالبهاء است قوله العزیز :

ای دوست حقیقی بعضی از دوستان که حال صفت درویشی

في الحديث : القانع غني و ان جاع و عري و من قنع استراح
من اهل زمانه و استطال على اقرانه و من قنع فقد اختار الضيق
على الذلّ و الراحة على التعب القناعة كنز لا ينفد عزم من قنع ذلّ
من طمع .

اهورامزدا اندك چیزی را برای اسراف نیافرید، و دتری که

را بهانه نموده اند در گوشه و کنار و کوچه و بازار به رمز و اشاره بستایش جمال قدم مشغول و به تشویق ناس مالموف غزلخوانی نمایند و نغمه روحانی سرایند این نفوس من بعد ترك این وضع خواهند نمود ولی سبب تشویق ناس است کسی نباید تعرض به آنان کند ولی اگر چه پرسه زنی کنند اینن بسیار مذموم است و مخالف دین الله و منافی استغناء و سبب ذل امر الله .

و قوله المحبوب :

هو الله

ای بنده آستان مقدس آنچه نگاشتی ملاحظه گردید و بسر تفصیل اطلاع حاصل شد هفت وادی به جهت سیر و سلوک نازل شده و سیر و سلوک بسیار محبوب اگر اهل فقر عسارت از نفوس باشند که درین وادی سلوک نمایند و به این اخلاق متخلق شوند روش راستان گیرند و سلوک آزادگان جویند هر

پنبه میرسد اگر زره از آن را تلف کند خطا است .

(وندیداد - فرکرد ۵ فقره ۶۰)

از دولت‌مندان، بینوا کسی است که به آنچه دارد خرسند نباشد و از بینوایان، آن کس دولت‌مند است که به هرچه دارد سازگار و خرسند باشد .
(مینو خورد)

نام که عنوان گردد ضرری ندارد درویش که از قلم اعلیٰ تحریر یافت معنیش فحواى رسالهٔ سلوک است و بسیار معقول ولی جمعی الآن درین جهان اند و بظاهر و باطن سرگشته و پیریشان و مهمل و معطل و بارگران بر سائر نام به صنعتی مشغول نشوند و به کار و کسبی مألوف نگردند و خسود را از آزادگان شعرند و حال آنکه از برای توت شعران و فواکسه تو سرکان و موسم خرماى عربستان رویت فرسخ طی نمایند اینگونه نفوس مهمله البته مقبول نه زیرا هر نفسی باید کاری و کسبی و صنعتی پیش گیرد تا او بار دیگران را حمل نماید نه اینکه خود حمل ثقیل شود و مانند علت کاپوس مستولسی گردد باری سیر و سلوک در وادی عشق محبة الله بسیار محبوب و ذکر حق مقبول و از شدت فرح و سرور غزلخواتسی و نغمه سرائی مطلوب و ما دون آن اوهام و عیوب و عليك التحية و الثناء .

و قوله الحكيم :

ولا بأس بما اتخذته وسيلةً للمعاش لان ذكر المثال موم
معدون في كل وقت و اوان و اجعله وسيلةً لا يقاظ الرا تدین
و تنبيه الثاغلین تحت الرمز و الاشارة و الايماء كما قال
شاعر . " خود تو در ضمن حکایت نمودی دار . "

منع از مکاسب محرّمه

و نیز از حضرت عبدالبهّا در خطابی است قوله

العزیز :

أما اكتساب واجتناء حرام البتة سبب محرومی گردد زیرا شیئی ممنوع را مقبول شمرده و در قلب تأثیر کرده و شبهه نیست که غفلت حاصل شود و اگر مرتکب تائب نگردد منتهی بهلاک شود .

منع از احتکار

و نیز در اثری به امضاء خادم الله است :

آنچه به گمان برود که سبب منع خیر عامه ناس شود عمل بسه آن و ارتکاب آن ابدًا جائز نبوده و نخواهد بود یا ابالحسن ان اتبع مولاك انه لهو العاروف انه لهو الودود انه لهو الفضال انه لهو الکریم الرحیم احتکار بعضی اشیاء که قوت عامه ناس است حائز نبوده و نیست اگرچه آن جناب آنچه عمل نموده لوجه الله نموده چه که در خیال نمود نرسوده و

نیستی ولکن نظر به امر مبرم الهی که در آیات نامتناهیسه نازل حبس بعضی از حیوانات جائز نه لذا باید آن جناب همیشه به اوامر و نواهی الهی ناظر باشید .

اباحُ ربا

باعدل و انصاف

و نیز در سوال و جواب است :

اینکه سوال از منافع و ربح ذهب و فضة شده بود چند سنه قبل مخصوص اسم الله زين المقربین علیه بها الله الابهی این بیان از ملکوت رحمن ظاهر قوله تعالی اکثری از نسا من محتاج به این فقره مشاهده میشوند چه اگر ربحی در میان نباشد امر معطل و معوق خواهد ماند نفسی که موفق شود با هم جنس خود و یا هم وطن خود مدارا نماید و یا تراعات کند یعنی بدادن قرض الحسن کما باب است لذا فضلاً علی العباد ربا را مثل معاملات دیگر که ما بهین ناس متداول است قرار فرمودیم یعنی ربح نقود از این حین که این حکم مبین از سما مشیت نازل شد حلال و طیب و ظاهر است تا اهل ارض به کمال روح و ریحان و فسر

و انبساط به ذکر محبوب عالمان مشغول باشند انه بحکم
کیف یشاء و احلّ الربا کما حرّمه من قبل فی قبضته ملکوت
الامر یفعل و یأمر و هو الامر العظیم یا زین المقربین اشکر
ربک بهذا الفضل العظیم علمای ایران اکثری به صد هزار
حیله و خدعه باک رب مشغول بودند و لکن ظاهر آن را به
گمان خود به طرازیّت آراسته مینمودند یلعیون باوامر اللّه
و احکامه و لا یשמرون . . . و لکن باید این امر به اعتدال
و انصاف واقع شود قلم اعلی در تحدید آن توقّف نموده
حکمه من عنده و وسعة العباده و نوصی اولیاء اللّه بالعدل
و الانصاف و ما یظهر به رحمة احبائه و شفقتهم بینهم انه
هو الناصح المشفق الکریم انشاء اللّه کلّ مؤید شوند بر آنچه
از لسان حق جاری شده و اگر آنچه ذکر شد عمل نمایند
البتّه حق جلّ جلاله از سماء فضل ضعف آنرا عطا فرماید
انه لهو الفضال الغفور الرحیم الحمد لله الملقّ العظیم
و لکن اجرای این امور به بیت عدل محوّل شده تا بسببه
مقتضیات وقت و حکمت عمل نمایند مجدّد کل را وصیت
مینمائیم به عدل و انصاف و محبت و رضا انهم اهل البهائم
و اصحاب السفینة الحمراء علیهم سلام اللّه مولی الاسماء
و فاطر السماء .

و از حضرت عبدالبهاء است قوله العزيز :

اما مقدار ربح در معاملات تقدیه حضرت اعلیٰ روحی لیه
الفداء تنزیل تجارتی را مشروع فرمودند اما جمالبارک بقدر
امکان به تخفیف امر فرمودند و اگر نزاع وجدال حاصل
گردد حکمش به بیت عدل است اما در خصوص ربح غیر
جائز ربح فاحش است .

و در ضمن سوالات از آن حضرت سوال از مسئله ربا .
جواب در قرآن چنین است که فائض مضاعف حرام است و
شرح نزول آن این که یهودیان به طریق مضاعف و مضاربه
فائض میگرفتند شخص اگر مقدار جزئی قرض میکرد در اندک
زمانی بقاعدۀ مضاعف و مضاربه مبلغ کثی میشد لهذا اوس و
خزرج و سایر مسلمانان در زیر دهنون عظیمه یهودیسان
بودند مبلغ اصلی را به کرات گرفته بودند اما ربا جمع شد
بدرجه رسیده بود که ادا آن ممکن نبود آنچه تحصیص
میکردند به یهود میدادند و خلاصی نداشتند لهذا آیه
منع ربا نازل شد حال میتوان گفت که برای مضاعف و مضاربه
منوع است و مورد چنین اقتضای میکرد فی الحقیقه تنزیل
تجارتی بسیار سبب رواج کار است و منع آن سبب وقوع
عالم انسانی در تعب و شرویشان در تنزل است اگر تنزیل

تجارتی مجری شود عالم انسانی از بعضی مخاطرات نجات
یابد .

منع از اعتكاف و انزوا و عطلت و اوام

رهبان و عرفاء

از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به ناپلئون

است قوله الاعلى :

قل يا ملاّ الرهبان لا تعتكفوا في الكنائس والمعابد اخرجوا
باذني ثم اشتغلوا بما تنتفع به انفسكم وانفس العباد كذلك
يا مرمك مالك يوم الدين اعتكفوا في حصن حين هذا حقيق
الاعتكاف لو كنتم من العارفين من جاور البيت انه كالميت
ينبغي للانسان أن يظهر منه ما ينتفع به العباد والساذي
ليس له شعر ينبغي للنار كذلك يعظكم ربكم انه هو العزيز
الكريم .

و در لوحی است قوله الاعلى :

هذا ما اشرق من افق الامر قال و قوله الحق لا تشتغل بعمل

في الحديث: لان يلقي الله العبد سارقاً احبّ اليه من ان
يلقي الله وقد احتكر الطعام . . . الحالب مرزوق والمحتكر

الآن بعد العلم كذلك قدر في اللوح من قبل ان اقره وكن
من العاطلين .

و در کلمات فردوسیّه است قوله الاعلی :

از جمله عرفای ملت اسلام بعضی از آن نفوس متشبّث اند
به آنچه که سبب تنبلی و اتزوا است لعمرالله از مقام بکاهد
و بزغرور بیفزاید از انسان باید شری پدید آید انسان
بی شر بفرموده روح به مثابه شجر بی شجر لائق نار این
نفوس در مقامات توحید ذکر نموده اند آنچه را که سبب
اعظم است از برای ظهور کسالت و اوهام عباد فی الحقیقه
فروق را برداشته اند حق مقدس از کل . . . حکیم سبزواری
گفته اذن و اعیه یافت نمیشود و الا زمزمه سدره طور در هر
شجر موجود در لوح یکی - از حکماء که از بسیط الحقیقه
سؤال نمود به حکیم مذکور مشهور خطاب نمودیم اگر این
کلمه فی الحقیقه از تو بوده چرا ندای سدره انسان را که

ظنون و انه مربا لمختکرین فامر بحکرتهم ان تخرج الی بطن
الاسواق حیث تنظر الابصار الیه . . . لیس الحکرة الا فنی
ابحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب و السعن و الزيت و قسد
اختلف الفقهاء فی معنی الاحتکار و فسر فی الحدیث و حبسه
فی الخصب اربعین یوماً و فی الثمارة و البلاء ثلاثة ایام .

از اعلی مقام مرتفع است نشنیدی اگر شنیدی حفظ جان و خوف تورا از جواب منع نمود چنین شخص قابل ذکر نبوده و نیست و اگر نشنیدی از سمع محروم بوده بسیاری در قول فخر عالم اند و در عمل ننگ ام . . . و لکن این مظلوم حکماء را دوست داشته و میدارد یعنی آنان که حکمتشان محض قول نبوده بلکه اثر و ثمر در عالم ازیشان ظاهر شده و باقی مانده بر کل احترام آن نفوس مبارکه لازم طوبیٰ للعاملین و طوبیٰ للعارفین . . . اهل ایران از حافظ و معین گذشته اند و به اوهام جهلاء متسک و مشغول بهشانی باوهام متشبث اند که فصل آن ممکن نه مگر بذراعی قدرت حق . . . از حق بطلب تا حجبات احزاب را به اصبع اقتدار بردارد .

و در قرآن کریم است قوله تعالی: و رهبانیة ایتدعوها. و فی الحدیث: اعطى الله محمداً الفطرة الحنیفة لا رهبانیة ولا سیاحة. و فی الخبر: لا رهبانیة فی الاسلام. و فی الحدیث: قال انی ارید ان اترهب فقال لا تفعل وان ترهب امتی القعود فی المساجد . (مجمع البحرین)

و نیز در قرآن است قوله تعالی: من حرم زینة الله التي اخرج لعباده والطیبات من الرزق .
العطلة — البقاء بلا عمل ،

تکدی و نیز اعطاء تکدی

حرام است

و نیز در کتاب اقدس قوله جلّ و عزّ :

لا يَحِلُّ السُّؤَالُ وَمَنْ سَأَلَ حُرْمَ عَلَيْهِ الْعَطَاءُ. قَدْ كُتِبَ عَلَى الْكَلِّ أَنْ يَكُوبَ وَالَّذِي عَجَزَ فَلْيُوكَلِّمْ وَالْإِغْنِيَاءُ أَنْ يُعِينُوا لَهُ مَا يَكْفِيهِ إِعْلُوا حُدُوكَ اللَّهُ وَسُنَّتِهِ ثُمَّ احْفَظُوهَا كَمَا تَحْفَظُونَ أَمْنَكُمْ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ .

و از حضرت عبدالبهاء خطاب به میرزا فضل اللّسه

نراقی در طهران است قوله العزيز :

و اما آیه مبارکه حُرْمَ عَلَيْكُمُ السُّؤَالُ وَمَنْ سَأَلَ حُرْمَ عَلَيْهِ الْعَطَاءُ
مقصود این است که تکدی حرام است و برگزایان که تکدی

در قرآن کریم است قوله تعالى لا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْفَاءً .

در حدیث است: ان الله يبغض السائل الطحف و من سأل
وله اربعون درهماً فقد سأل الناس إحفاً . و در دعا است
اللهم انى أسألك العفاف والغناء و فى الحدیث: احثوا فى
وجوه المداحين التراب . . . اراد بالمداحين الذين
اتخذوا مدح الناس عادةً و جعلوا بضاعةً ليستأكلوا به

را صنعت خویش قرار داده اند اتفاق نیز حرام است مقصود این است که ریشه گدائی کنده شود و اما اگر نفس عاجز باشد یا به فقر شدید افتد و چاره نتواند اغنیاء یا وکلاء باید چیزی مبلغی در هر ماهی از برای او معین کنند تا با او گذران کند چون بیت عدل تشکیل شود در عجزه تأسیس گردد لهذا کسی محتاج به سوال نماند چنانچه متمم آیه دلالت میفرماید و يجب علی الکمل ان یکسب بعد میفرماید و الذی عجز فلوکلاء و الاغنیاء ان یمینوا ما یکفیه مقصود از وکلاء ملت است که اعضا بیت عدل باشد .

المدوح . (مجمع البحرین)

روی زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان النبی ص ارسل الی عمر بمطاء فردّه فقال له النبی ص لم ررته فقال یا رسول الله ایس قد اخبرتنا ان لا خیر لاحد منا ان یأخذ من احد شیئاً قال انما ذلك عن مسألة و اما ان کان من غیر مسألة فانما هو رزق رزقه الله اياه و قال ابوهریره انی لا اسأل احداً شیئاً و لا اعطانی احد شیئاً بغير مسألة الا قبلت منه . و روی عن عایشه رضی الله عنها ان امرأة اهسدت الیها هدیة فلم تقبل هدیتها فقال لها رسول الله لا تقبلت

فصل پنجم

در بیان شمه‌انی شرایط و لوازم دقیقه دیانت

در لوحی از حضرت بهاء الله است قوله الاعلی :
مقصود آنکه امروز هر نفسی به انوار ایمان و استقامت منسور
و فائز از مطلع امر نسبت به او اظهار عنایت شده و میشود
مادامی که این مقام موجود این وصف ثابت و الا الامر بیده .
و قوله الاعلی :

نفس يك مؤمن كه شوونات خود را در شوونات حق معدوم
نموده عند الله از همه روی زمین بهتر و پسندیده تر است
لعمر من ينطق بالحق في السجن الاعظم اگر اقل از ستم
ابره از مقامات تقدیس و تنزیه بر اهل عالم تجلی نماید کسل
از جمیع ما عندهم فارغ و آزاد گردند و بما عند الله و ما حکم

هدیتها قالت لانی علمت انہا احوج الیہا منی فقال
دلا قبلتها و کافئتها باحسن منها . (کتاب بستان الحارثین)

به متصك و عامل شوند .

و از حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات است قوله

العزیز :

اما روح در مرتبه چهارم روح آسمانی است آن روح ایمان و فیض رحمانی است آن از نفثات روح القدس است که بقوه الهیه سبب حیات ابدی شود آن قوه است که انسان ارضی را سعاوی کند و انسان ناقص را کامل نماید کثیف را پاک کند ساکت را ناطق فرماید اسیر شهوات نفسانیه را مقدس و منزّه کند جاهل را عالم نماید .

www.tabarestan.info
ایمان

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و عز :

طوبی لمن اقر بالله و آیاته و اعترف بانّه لا یسأل عما یفعل
هذه کلمه قد جعلها الله طراز العقاید و اصلها و بها یقبل
عملُ العالمین اجعلوا هذه الکلمه نصب عیونکم لئلا تزلکم
اشارات المعرضین لو یحل ما حرم فی ازل الازل او بالعکس

فی القرآن المجید: کبر مقتاً عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون .
روی عن النبی ص: انه قال مرّت لیلۃ اسرى بی بقوم تقسروا

ليس لاحد ان يعترض عليه والذي توقف في اقل من آن
انه من المعتدين والذي ما فاز بهذا الاصل الاسنى والمقام
الاطى تحركه ارباح الشبهات وتقلبه مقالات المشركين من
فاز بهذا الاصل قد فاز بالاستقامة الكبرى حبذا هذا المقام
الابهي الذي يذكره زين كل لوح منيع كذلك يعلمكم اللسه
ما يخلصكم عن الربيب والحيرة وينجيكم في الدنيا والاخرة
انه هو الغفور الكريم .

شفاهم بمقاريخي من نار فقلت من انتم فقالوا كنا نأمر بالخير
ولا نأيته وننهي عن الشر ونأيته. وعن عمر بن خطاب قال
سمعت رسول الله ص يقول: انما الاعمال بالنيات وانما لكل امرئ
ما نوى فمن كانت هجرته الى الدنيا يصيبها او الى امرأة
ينكحها فهجرته الى ما هاجر اليه . رواه البخاري ومسلم
غيرهما وفي رواية زيادة. فمن كانت هجرته الى الله ورسوله
ثم عقبها بالجمله الاخيرة وفي الحديث نية المؤمن خير من
عمله .

در علم كلام راجع به اصول عقايد اسلاميه در حقيقت ايمان كه
آيا همان معرفت است ويا مجرد اقرار و اعتراف و ايا اقرار
بشرط معرفت ويا تصديق بما جاء به النبي ص مطلقا ويا
بشروط ويا بشرطيت اقرار و اعتراف اقوالی است و نيسز

عرفان و محبت الله و نیت خیر

و نیز در مفاوضات است قوله الجمیل :

به عرفان حق نور محبت الله در زجاجه قلب بر افروزد و اشعه ساطعه اش آفاق را روشن نماید و وجود انسان را حیات ملکوتی بخشد و فی الحقیقه نتیجه وجود انسانی محبة الله است و محبة الله روح حیات است و فیض ابدی است اگر محبة الله نبود عالم امکان ظلمانی بود اگر محبت الله نبود قلوب انسان مرده و محروم از احساسات وجدانی بود اگر محبة الله نبود کمالات عالم انسانی محو و نابود بود اگر

معتزله ایمان را واجب عقلی و عقل را مدرك حسن ایمان و قبح کفر و مدرك حسن اشياء و احکام صالحه برای ناس گفتند و اشاعره و غیرهم طریق امور مذکوره را شرع دانستند و ابو حنیفه ایمان را قابل زیاده و نقصان و شافعیه غیر قابل آن گفتند و ابو حنیفه عمل را از ایمان شمرده ولی شافعی و احمد بن حنبل ایمان را مجموع تصدیق به جنان و اقرار بلسان و عمل به ارکان گفتند و خوارج اتیان به معصیت تفسیره

محبة الله نبود ارتباط حقیقی در نشأه انسانی نبود اگر
محبة الله نبود اتحاد روحانی مفقود بود اگر محبة الله نبود
نور وحدت عالم انسانی مخموم بود اگر محبة الله نبود شرق
و غرب مانند دو دلبه دست در آغوش یکدیگر نمی نمود اگر
محبة الله نبود اختلاف و انشقاق بدل به ایتراف نمیگشت...
و محبت عالم انسانی اشراقی از محبة الله و جلوه از فیض
موهبة الله است .

و قوله الجلیل :

نیّت خیر اساس اعمال خیریه است . . . نیّت خیریه نور محض
است و از شوائب غرض و مکر و خدعه منزّه و مقدّس ولی ممکن
که انسان به ظاهر عمل مهروری مجری دارد ولی مبنی بر
اغراض نفسانی باشد . . . اما نیّت خیریه مقدّس از پسند
شوائب . . . باری بعد از عرفان الهی و ظهور محبة الله
و حصول انجذاب وجدانی و نیّت خیریه اعمال مهروره تمام
و کامل است و الا هر چند اعمال خیریه معدوم است ولی
بدون آنکه مستند به عرفان الهی و محبت ربّانی و نیّت
صادقه باشد ناقص است .

یا کبیره را موجب کفر گفتند و ممتازله غاصی به معصیت کبیره
رافاسق و به منزله بین المنزلتین نه مؤمن و نه کافر خواندند .

و از حضرت بهاء الله در لوحی است قوله الاعلی :
اگر عباد رشی از محبت الهی را ذوق نموده بودند واللّه
در بیتها مقرر نمی گرفتند بلکه در کیهها ناله مینمودند این
است که کل مشغول به حکمت شده اند یعنی به آنچه سبب
حفظ نفس اماره میشود اگر قطره از کاس محبة الله میاشامیدند
البته صد هزار حکمت را بنار میسوختند .

مقام عمل تعالیم

و در کتاب اقدس است قوله جلّ و عزّ :
اذا فُزِّعَ بهذا المقام الاسنى والافق الاعلى ینبغى لکلی
نفس ان یتبع ما أمر به من لدی المقصود لانها معالایقبا حدتها
درین الاخره . . . قل من حدیدی یمرّ عرف قیصر و بها تنصب
اعلام النصر طر القن والأتلال .

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب ای کریسم
قوله الامنع الرفع الاسنى :
بگو ای احبای من شما اطلبای معنوی بوده و هستید باید
بحول و قوه الهیه بدریاق اسم اعظم امراض باطنیه امم
ورمد عیون اهل عالم را مداوا نمائید و شفا بخشید تا کل

بشاطون بحر اعظم در ایام مالک قدم توجه نمایند و باید کلّ
به قیص امانت و رداء دیانت و شعار صدق و راستی
ظاهر و باطن خود را مزین نمایند تا سبب علو امر و تربیت
خلق گردد این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره
نیامده چنانچه در بیان از ظم رحمن جاری بلکه لأجل
ظهورات کمالیه در انفس انسانیّه و ارتقاء ارواحهم السی
العقاقات الباقیه و ما یصدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده تا
آنکه کلّ فوق ملک و ملکوت مشی نمایند لعمری لو اخرج
الحجاب فی هذا المقام لتطیر الارواح الی ساحة ربّک
فالق الاصباح ولكن چون به حکمت امر نمودیم لذا بعضی از
مقامات را مستور داشتیم تا جذب مختار زمام اختیار را اخذ
نماید و کلّ به آداب ظاهره ما بین بریه مشی نمایند و سبب
هدایت ناس شوند .

و قوله الاعزّ الاعظم الابهی :

و آنچه از اعمال خواسته بودید در مثل این الواح ذکر آن
جائزه لأجل ضعف عباد و لکن اعمال و افعال حق مشهود
و ظاهر چنانچه در جمیع کتب سماویّه نازل و مسطور است
مثل امانت و راستی و پاکی قلب در ذکر حق و بردباری
و رضای بما قضی اللّهُ و القناعة بما قدر له و الصبر فسی

البلايا بل الشکر فیها و التوکل علیہ فی کلّ الاحوال ایمن
 امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حق مذکور و دیگر باقی
 احکام فروعیه در ظلّ آنچه مذکور شد بوده و خواهد بسود
 انشاء الله به آنجناب میرسد و بما نزل فی الالواح عامسئل
 خواهند شد . . . باری روح قلب معرفة الله است و زینت
 او اقرار بانه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی الله
 و کمال آن استقامت کذلک یبیین الله لمن اراده انه یحسب
 من توجّه الیه لا اله الا هو الغفور الکریم الحمد لله رب
 العالمین .

و در لوحی است قوله الاعلی :

بعضی از نفوس که خود را به حق نسبت میدهند و باجنحه
 نفس و هوی طاقند از حق نبوده و نیستند باید آنجناب
 جمیع احباب را به اخلاق الهیه و اوامر ربّانیه متذکر دارنسد
 تا کلّ بما اراده الله عامل گردند و بطراز محبت و اتحاد
 و موّدت و وداد مزین شوند قل یا قوم لا تختلفوا فی امر الله
 ان اتّبعوا ما أمرتم فی کتاب مبین آیاکم ان یمنعکم اعیال
 الذین یدّعون الایمان ان الذی تجاوز عن حدودی انسه
 لیس منی الا بان یتوب الی الله الغفور الکریم .

و از حضرت عبدالبها در مفاوضات است قوله العزیز
 مثلاً وجود انسانی باید جامع کمالات باشد تا کامل گردد

بصر بسیار محبوب و مقبول ولی باید مؤید بسمع باشد و سمع بسیار مقبول ولی باید مؤید بقوه ناطقه باشد و قوه ناطقه بسیار مقبول ولی باید مؤید بقوه عاقله باشد و قس علی ذلك سائر قوی و اعضا و ارکان انسانی و چون این جمعیت قوی و حواس و اعضا و اجزا حاصل گردد کامل شود حال در عالم بعضی نفوس پیدا شده اند فی الحقیقه خیر عموم خواهند بود و به قدر قوه به معاونت مظلوم و اعانت فقرا قیام نمایند و مفتون صلح و آسایش عمومی هستند هر چند ازین جهت کامل اند لکن از عرفان الله و محبة الله محروم و ناقص . . . این فضائل و خصائل به مجرد اعمال خیریه حاصل نگردد اگر مقصد مجرد حصول و صدور خیر است این چراغ نیز الآن روشن است و این محل را منور نموده هیچ شبهه نیست که این روشنائی خیر است با وجود این این سراج را ستایش ننمائی این آفتاب که جمیع کائنات ارضیه را تربیت مینماید و به حرارت نشو و نما میدهد دیگر چه خیری اعظم از آن است و لکن چون این خیر صادر از نیت خیر و محبت الهیه و عرفان الهی نیست ابتدا نمایش و جلوه ندارد ولی يك شخص انسان چون جامی آب به دیگری بدهد معنون و متشکر آن گردد حال انسان بی فکر میگوید این آفتاب را که جهان روشن نموده و این فیض عظیم

از وظاهر باید پرستش نمود و ستایش کرد چرا منون و متشکر
 آن نباشیم و انسانی را که منقبت جزئی محدود دارد بمستائیم
 اما چون به حقیقت نگریم ملاحظه مینمائیم که این منفعت جزئی
 انسان منبعث از احساسات وجدان است لهذا سزاوارستایش
 است ولی آفتاب این نور و حرارتش منبعث از احساس و
 وجدان نه لهذا لایق مدح و ثنا نیست و سزاوار منونیت و
 شکرانیت نه و همچنین نفوس که اعمال خیریه از آنان صادر
 هر چند مدوح اند ولی این اعمال خیریه چون منبعث از عرفان
 حق و محبت الله نه البته ناقص است.

و در بیان مراد از آیه **إِنَّ أَوَّلَ مَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَى الْمُحْسِنِينَ**
عِرْفَانٌ مَطْلُوعٌ أَمْرُهُ . . . وَالَّذِي مَنَعَهُ مِنَ أَهْلِ الضَّلَالِ وَلَسَوْ
يَأْتِي بِكُلِّ الْأَعْمَالِ قَوْلَهُ الْعَزِيزُ :

ازین آیه مبارکه مقصد این است که اساس فوز و فلاح
 عرفان حق است و بعد از عرفان اعمال حسنه که ثمره ایمان
 است فرع است اگر عرفان حاصل نشود انسان محجوب از حق
 گردد با وجود احتجاب اعمال صالحه را ثمر تام مطلوب نه
 ازین آیه مقصد این نیست که نفوس محتجبه از حق خواه
 نیکو کار و خواه بدکار کل مساوی هستند مراد این است که
 اساس عرفان حق است و اعمال فرع با وجود این البته در

همان نیکوکار و گنه کار و بد کردار از محتجبین فرق است
زیرا محتجب خوشخوی خوش رفتار سزاوار مغفرت پروردگار
است و محتجب گنه کار بد خو و بد رفتار محروم از فضل
و موهبت پروردگار است فرق اینجا است پس از آیه مبارکه
مقصد این است که مجرد اعمال خیریه بدون عرفان الهی
سبب نجات ابدی و فوز و فلاح سرمدی و دخول در ملکوت
پروردگار نگردد .

و این در سوال و جوابی با حضرت عبدالبهاء در
سفر نامه امریکا است که در آخر مجلس یکی از منجذبان
جمال مشهور از چگونگی حال نفوس سوال نمود که دارای
اعمال و اخلاق پسندیده اند ولی مؤمن نیستند فرمودند :
چون این ظهور ظهور فضل است لهذا کسانی که اعمال
طیبه و اخلاق حسنه دارند هر چند مؤمن نباشند از رحمت
الهی بی نصیب نخواهند بود لکن از برای اعمال و فضائل
انسانی درجات است یک عطفی است که فائده و شرف راجع
به عموم اهل عالم است و نتایجش غیر محدود و اثراتش باقی
به بقا عالم وجود موقفیت باین گونه عمل کمال عالم انسانی
است و این کمال به تعسک به تعالیم الهیه و قوه معنوییه
حاصل شود و این است که در ادیان الهیه قبول عمل انسان

به عرفان مشرق امر رحمن منوط است و علم و عرفان به عمل
به وصایای ملک منان معلق و مربوط علم و عمل چون با هم
باشد و اطاعت با عرفان توأم گردد نتیجه عالم وجود مشهود
شود و سر موهبت ربّ و دود در حیز شهود جلوه نماید .
و شخصی سوّالی در باره اشخاص نیکوکار کرد که
آیا اگر مؤمن نشوند به کلی از رحمت بی نصیب اند یا نه
فرمودند :

چون این ظهور ظهور فضل است لهذا اشخاص نیکوکار
خوش رفتاری که مؤمن نیستند از فیض و فضل الهی بی نصیب

در قرآن کریم است قوله تعالى: **مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ**
أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فَوْقَ يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا
كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ .

شامعی اعمال را سه قسم گفت و ابوحنیفه نیز در وصیتش چنین
گفت " **وَنَقْرَبَانِ الْعَمَالِ ثَلَاثَةٌ فَرِيضَةٌ وَفَضِيلَةٌ وَمَعْصِيَةٌ** " و مراد
از فريضة واجب بسند قطعی است و مراد از فضیلت همان -
سنن و نوافل میباشد و سنت را نیز دو قسم گفتند قسمی سنّة
الهدی مانند نماز جماعت و اذان که تارك مستوجب ذمّ است و
قسمی دیگر مانند سیر النبی ص

فِي الْحَدِيثِ: لَوْ دَرَّتْ أَصْحَابِي تَضْرِبُ رُؤُوسَهُمْ بِالسَّيَاطِ حَتَّى

نخواهند بود یقین است شخص غیر مؤمن که دارای عمل صالح است بهتر از آن کسی است که مدعی محبت و ایمان است و اعمالش حاکی از وسوس شیطان و ولی کمال و قسسی حاصل شود که عمل و ایمان توأم باشد و شخص نیکو کسردار ساعی در نشر وحدت عالم انسانی و ترویج صلح و یگانگی بین امم و ملل عالم گردد البته این مقام اعظم است و لو شخص خود امین باشد ولی باز محتاج قوه قاهره و کلمه نافذ است که ترویج مراتب امانت و وفا و مقامات و کمالات اخیری در طبقه فرق و احزاب نماید قوه باید که تأثیرش خارق العاده باشد کلمه مبارکه که نفوذش شدید باشد نفوس را خلق جدید نماید تغلیب ماهیت کند و لابد از برای هر امری مرکزی است مرکز این قوه قاهره مظهر کلمه الله المطاعة و امر الله الغالبه است.

یتفقوا . . . من لم يتفق منكم فهو اعرابي . . . كتب رجل الى الحسين بن علي يا سيدي اخبرني بخير الدنيا والاخرة فكتب اليه بسم الله الرحمن الرحيم من طلب رضا الله بسخط الناس كفاه الله امور الناس و من طلب رضا الناس بسخط الله و كلفه الله الى الناس .

(مجمع البحرين)

عبادت و عمل عشق نه با مال

و نیز در کتاب اقدس است قوله جل و عز :

اعلوا حدودی حباً لجمالی طوبی لحیب وجد عرف المحبوب
من هذه الکلمة التي فاحت منها نفحات الفضل علی شأن
لا توصف بالانکار .

خلاصی از نفس و غرض و رهایی

از خود و هوئی

و نیز در کلمات مکنونه است قوله الاعلی :

ای پسر روح قفس بشکن و چون همای عشق بهوای قدس پرواز
کن و از نفس بگذر و با نفس رحمانی در فضای قدس ربانسی
بیارام . . . ای بنده من از بند ملک خود را رهائی بخش و
از حبس نفس خود را آزاد کن و قدر را غنیمت شمر زیرا که این
وقت را دیگر نبینی و این زمان را هرگز نیابی . . . ای فرزند
کنیز من اگر سلطنت باقی بینی البته به کمال جد از ملک فانی
در گذری و لکن ستر آن را حکمتها است و جلوه این را رمزها

جز افتده پاك ادراك ننمايد .

و در لوح خطاب به شيخ نجفی اصفهانی است قوله

الاعلی :

یا شیخ از حق بطلب آزان و ابصار و افتده عالم را مقدّس
فرماید و از هوای نفس حفظ نماید چه که غرض مرضی است
بزرگ انسان را از عرفان حضرت موجود محروم مینماید و از
تجلیات انوار نیر ایقان ممنوع میسازد از فضل و رحمت الهی
سائل و آمل که این مانع اکبر را از میان بردارد انّه هو القوی
الغالب القدير .

احترار از تقوه بغیر ما رل فی الالواح

در مناجاتی از بیان حضرت بهاء الله است قوله

الاعلی :

هو المقدّس عما قيل و يُقال قل سبحانك يا من بيدك زمام

عن النبی ص انّه قال الخیرة من الايمان و المذاهب (به معنی
لینت و ملایمت و سستی آمده) من النفاق و انّه قال اقبسح
اللّوّم بالرجل ان لا يكون غیوراً و انّه قال اتمجبون من غیرة